

آدونیس های زمینی، چکامه سرایان سوریه

اینجا دمشق است، اشراق شرق. فراز خورشید. در دمشق، سده هاست که نه بارش نور، که رگبار مرگ می بارد. دمشق دروازه‌ی تاریخ، دروازه‌ی همه امپراتوری‌ها از آشور تا یونان، روم، اموی تا عثمانی و از 42 سال پیش تا اکنون، علوی که حکومت سرمایه را با پوشش ایدئولوژیک چیره می سازد. پیراهن عثمان خون چکان بر منبر معاویه و آنسوی در کوفه، قاتلین جانشین سوم محمد، با شمشیرها به بهانه تا جنگی افروخته شود به سودای حکومت دو رقیب در امپراتوری اسلامی، بین علی و لشگریانش و معاویه، از جنگ جمل و صفین و دیگر جنگ‌ها که یک سویش همیشه امامی بود و خلیفه‌ی خدایی بود تا اکنون به نام حکومت علی «علویان»، حزب بعث الیگارش‌ی اسدها.

دژ نگرانی اشغالگران، با محافظت حافظ و اینک بشار، دژی که دیگر نه برای حکومت اسلامی ایران و حزب الله، حتا برای نظامیان اسرائیل دیگر حفاظی محفوظ نیست، نژادپرستان در بلندی گولان، نگران مانده‌اند. گولان نمی‌تواند دیگر آرام باشد. بشار، رفعت و باندهای آدمکش‌اشان باید بمانند به دیده بانی سنگر تروریسم و گذرگاه مافیای سلاح و هروئین و پول سیاه، حکومت ایران، مافیای روس، حکومت بنجل فروشان چین، حزب الله، اشراف مالی و کمپرادرها. با پاسداری نظامیان بعث، گذرگاه خاور و مرز باختر، با رنج‌های ده هزاره ساله بر پیکر، بر پاسداران مرگ، حزب الله ایران و شاخه‌ی لبنان‌اش و حماس و جهاد اسلامی اش و سپاه بدر و قدس، بر ستاد نظامی مافیای روس در سوریه، دروازه گشوده و سود چین با سلاح بنجل اشغال و بلع جهان، با چکمه‌های دولت سرمایه بر گرده کودکان کار و گرسنگی از این گذرگاه.¹

آتشفشان، سال پیش، درست یک سال پیش، در چنین روزهایی خرید، فوران کرد، با چکانه‌ی چند دانش آموز، در درعا، با شعارهایی بر دیوار شهر. پیام، بال گسترانید، کودکان دبستانی، کودکان سور، فشفشه‌های آتشفشان شدند و پیک‌های خیزش. سرکوب و کشتار در سوریه، در تراکم سالیان ستم، باروت خشم فروخته‌ی سالیان بردگی بود. مرداب انگل‌های حاکم، مدفن مارهای غنوده بر گنجینه‌های طلا و خون، در حال فرو خوردن کرم‌های فربه در خویش. مرداب به اسد و همقطارانش خوش آمد می‌گوید، قذافی چشم به راه مانده است و پدرخوانده با ردای عزرائیل در درگاه دوزخ به پیشواز ایستاده است، با هیچ احساسی. همانگونه که بر بال ایرفرانس، باهیچ بی هیچ حس و عاطفه‌ای، او که به ویرانی آمده بود و کشتار و ر قبرستان فرود آمد تا خاوران را

¹ شهداء في الشوارع جراء القصف المدفعي في باباعمر و 2011-12-26
<http://www.youtube.com/user/syrian0germ>

بگستراند. با تابستان 67 و پیش تر، از همان روز، از 57 تا کهریزک با خلف و ولای والی اش تا اکنون.

اینک، پایگاه تروریست‌ها و انتحاریون، در حال فروپاشی است، دره‌ی بقا، باقی می‌ماند، بی بقای بشار و همقطاران‌ش در ایران و عراق و لبنان. «بحرالمیت» برای بلع الیگارشی‌های سوریه دهان گشوده است. اراده‌ی سرکوب حکومتی، در جنون خون، مرعوب اراده‌ی حکومت شونده‌گان، حیران و در هراس رودخانه‌ای است خروشان. اراده‌ی خیزش، با خیزابِ خروش گرفته از اقیانوس، در سراسر شامستان به سفینه‌ی توفان نشسته است. و اراده‌ی برخاسته‌گان از زمین، در پیمان با زمان، تا آخرین نفس. دشمن، پریشان‌حال مانده است. در درعا، زره پوش‌ها در هراس از اراده‌ی یورش زنان و کودکان سلحشور، به خود می‌پیچند و ناله‌های مرگ می‌پراکنند. ستمبران با رنج‌های جانکاه برتن و جان، بر دشت شامستان شام، خود چون دریایی، خیزابه‌های اقیانوس را به پهنه‌ی شهر و روستا می‌افکنند تا بشویند هرآنچه ناروا و ناپاکی و رذالت است. اینک، منش انسان است که بی همانند در تاریخ، جهان نما شده است. در سپهر جهان، نام اوست که فریاد می‌شود و پژواک می‌افکند، یکه و تنها. زنان شعر و شراب، و آدینوس‌های سور به میدان اند. ادونیس حتا سرزمین حماسه خدایان را وا گذاشته به زمینیان، به سور سرخ فام پیوسته است.

آدونیس آن کودک زیبا که هنگام زایش از مادر، که آفرودیت ایزدبانوی عشق، وی را می‌دزد و در صندوقچه‌ای نزد پرسیفونه، الهه‌ی مرگ می‌برد تا در امان باشد، آدونیس هر آینه زنده می‌شود و بازتکثیر در کوچه و خیابان‌های اعتراض سور. خدای مرگ اسطوره، دژخیم نیست، نیست همانند خدای مرگ در ایران ولایی و سوریه علوی. خدای مرگ با الهیت مرگش، زندگی و عشق را می‌ستاید، اسطوره آدونیس را زنده می‌دارد. پرسیفونه، اما از پس دادن کودک سر باز می‌زند. آدونیس اسطوره، اینک جوانی در میان دو الهه عشق و مرگ، با داوری زئوس، خدای خدایان، شش ماه نزد پرسیفونه و شش ماه نزد آفرودیت باید بماند. گراز وحشی آرتیمیس، خدای شکار و ماه، آدونیس را در جنگل می‌درد، همانگونه که گرازان بشار و سیدعلی، اما آفرودیت، آدونیس به شکل «شید» در آمده را از پرسیفونه باز پس می‌گیرد، جانش می‌بخشد. آدونیس، خدا می‌شود. از آنگاه تا کنون، هر شش ماه نزد پرسیفونه می‌میرد و نزد آفرودیت یا عشتار سوری، جان می‌یابد و این دگرگونی و چرخه‌ی جان بی جان به زندگی و از زندگی به جان بی جان پیوستار می‌یابد. از آن زمانه تا اکنون، در آغاز هر شش ماه آدونیس، جان می‌بازد تا دیگر بار به شکل «شید» نزد پرسیفونه باز می‌گردد. خدای مگر چیزی جز جان بی جان (شید) فراتر بهر نمی‌برد. آنکه دوستدار عشق و زندگی ست شایسته بودن و زیستن. اسطوره آدونیس از یونان به سوریه و اینکه همه روزه در سوریه تکرار می‌شود. آدونیس‌ها، در زمین

سوریه بین آفرودیت، زمین، زندگی و آزادی، جان می‌یابد و خدای مرگ می‌ربایندشان، اما ماده‌ی زمین بازآفرین‌شان می‌شود و با دیالکتیک، دیگر باره از زمین زاده می‌شوند، جان می‌یابند. چنین است راز ماندگاری آدونیس‌ها، و بسیاری آدونیس‌های در پی این همه کشتار.

اراده‌ی تن ناسپاری به بردگی، براراده‌ی برده‌داران چیره می‌شود. در درعا با سقفی تیره از تاریکی فقر آنچه بر بام و در می‌کوبد، گلوله‌های توپ است و تیربار. در «هاوران»، روی زمین آتشفشان این دشت، دیگر گندم نمی‌روید. و گردان قامیشلی و برزگران و کارگران در دیرالزور به جای بافه، قناصه درو می‌کنند.² در روستاهای فقر و کار، آنچه بافه بافه بر زمین غنوده، نه بافه‌های خرمنزار، که پیکرهای کودکان و زنان است. زاری‌های خرمن، در خون زارهای ستم، آنگاه به خودگردانی و آزادی آرام می‌گیرد که در آزاد دشت‌های اشتراک‌پاک از شیخ و شاه و ولی پلشت و گچسته، این انگلان زر و زور و تزویر، فارغ از جهالت و زنجیر ذهن و فهم، اسبان عرب، رها از مهمیز و دهانه و بار، شیبه‌ی شاد پیروز سر دهند.

...»

أعجوبة أن يكتب الشعر

اء في هذا الزمان.

أعجوبة أن القصيدة لا تزال

تمر من بين الحرائق والدخان

تنط من فوق الحواجز، والمخافر، والهزائم،

كالحصان

أعجوبة... أن الكتابة لا تزال...

برغم شمشمة الكلاب...

ورغم أقبية المباحث،

مصدراً للعنفوان...

...

عجیب است که در این زمان شعرا بنویسند

عجیب است این‌که قصیده هنوز هست

و از میان آتش‌ها و دودها می‌گذرد

و از میان پرده‌ها و محفظه‌ها و شکاف‌ها بالا می‌رود

² <http://www.youtube.com/watch?v=RslKGwV9i8U&feature=related>

مانند اسب تازی
عجیب است این که نوشتن هنوز هست
با این که سگ‌ها بو می‌کشند
و با این که ظاهر گفتگوهای جدید
می‌تواند شروع هر چیز خوبی باشد...»³



دمشق، حمات، جبله، لاذقیه، درعا، حمص، بیت الزور، قامیشلی و همه ی شام و حلب، از
ژانویه تا دسامبر ۲۰۱۱ هر روز آدینه:

با نام‌های هر قیام

در آدینه ی عزت،

جمعه مقاومت،

آدینه ی شهدا، جمعه مبارزه،

آدینه ی آزادگان،

جمعه آزادی،

³ نزار قبّانی، شاعر پیشرو سوری.

آدینه ی کرامت

آدینه ی کودکان،

آدینه ی عشایر،

جمعه صالح العلی،

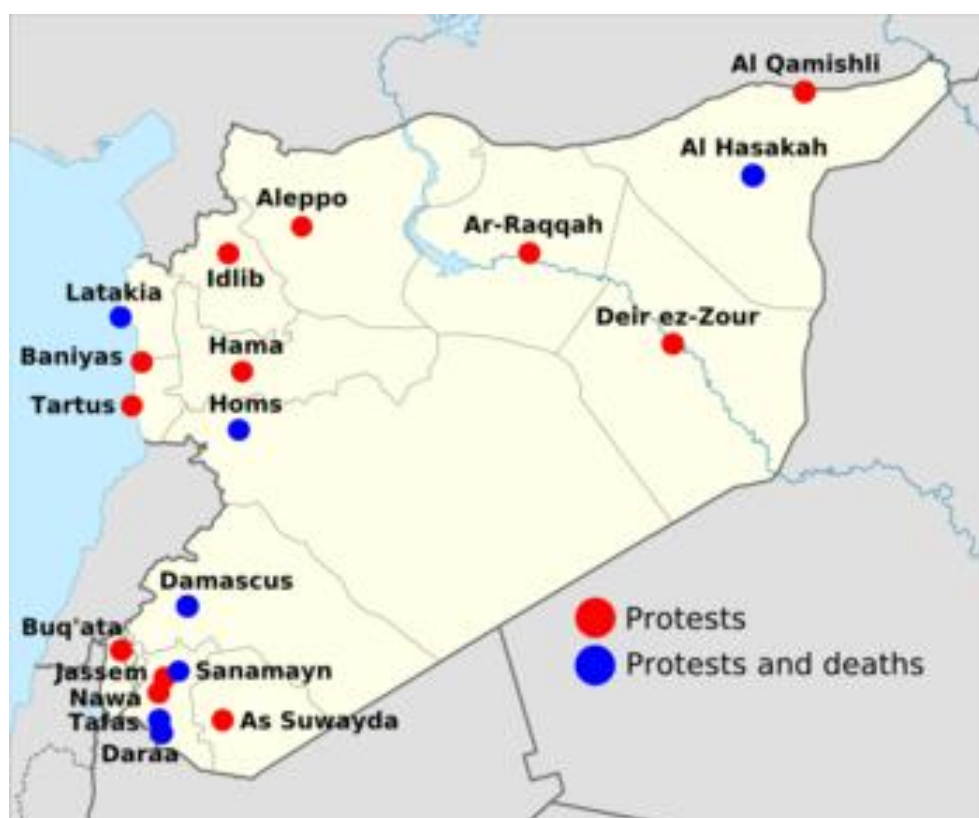
آدینه ی عدم مشروعیت،

آدینه ی ارحل،

جمعه لا للحوار

و آدینه ی سر فرود نمی آوریم

و جمعه‌های دیگر و هرروز همایش و فریاد و هر روز همانند برگ خزان، بر زمین از گلوله و رگبار، با تیر و تبر تک تیراندازان سپاه و اوباشان و آدمکشان حکومتی. در سوریه، آمبولانس‌ها به جای نجات زخمیان، برای کشتار، تک تیرانداز به میدان‌ها می‌آورند.⁴



⁴ <http://www.youtube.com/watch?v=3Bjnzo7Y3Mc&feature=related>

اتحادیه عرب ما را می‌کشد، حزب الله ما را می‌کشد و جمهوری اسلامی ایران ما را می‌کشد، روسیه، چین، کره شمالی و نیروهای مالکی، نخست وزیر عراق، نیز. گلوله های سود سوداگران، شورای امنیت دولت ها در سازمان «ملل متحد» و «کمیته حقوق بشر» روی کاغذ محکوم می کنند و روی زمین ما را می کشند. اینک در پی افزون بر 5000 فروغلتیده در خون، «ناظرین اتحادیه عرب» با «پروتکل سرکوب»، با «بیمه نامه سرکوب»، به فرماندهی سرلشکر الدابی، ژنرال ژنوساید سودان، این همقطار بشار و عمرالبشیر نسل کش به میانجی آمده است تا جنایتکاران علیه بشریت را فرجامی باشد.

خورشید دمشق رنگ خون گرفته است. دمشق خونین، با خورشید بر پیکر خونین آدینوس ها می‌گرید.⁵ «بابا عمرو» با کوچه های خونین، فریاد می زند، یاری امان دهید!

با سوریه و درعایش، با زنان شعر و حماسه اش، با خستگی ها و تنهایی اش، با زخم ها و خون هایش، با نورسته «محمد عروانی» هایش، با «نزار» اش می خوانم:

«عیناک... آخر مرکبین یسافران
فهل هنالک من مکان؟
« ...

«چشمانت آخرین قایق هایی است که عزم سفر دارند
آیا جایی هست؟»⁶

اگر روا باشد که برخاک زانو زد، اگر رواست که زمین را بوسید، این زمین و سرزمین آدینوس های سوریه است. اگر روا باشد که در برابر کسی زانو و ستایشش کرد آدینوس های سور است. ای دست های جویای زندگی، پیکارتان پیروز، بر دستهایتان بوسه و شراب، پروازتان فراز.

عباس منصوران

⁵ <http://www.youtube.com/watch?v=5Kw9F690DIU>

⁶ <http://www.youtube.com/watch?v=3ai1xDIzh6s&feature=related>

24 دسامبر 2011

a.mansouran@gmail.com